

انتقام پرندهی عسل نما



## The Honeyguide's revenge

 Zulu folktale

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 4

 دری  / English



این داسهن نگده، پرندهی عسل نه و مرد حریصی به دم گینگيله می‌بشد. یک روز زهنی که گینگيله برای شکر بیرون رفته بود، صدای نگده را شنید. خیل خوردن عسل، دهن گینگيله را به آب انداخت. او ایسه و بدقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرده اینکه بلاخره پرنده را در بالای درخت دید. “جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک”، صدای حرکت پرنده روی برگه شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او “جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک” می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد اینکه مطمئن شود که گینگيله دارد او را تعقیب می‌کند.

...

This is the story of Ngede, the Honeyguide, and a greedy young man named Gingile. One day while Gingile was out hunting he heard the call of Ngede. Gingile's mouth began to water at the thought of honey. He stopped and listened carefully, searching until he saw the bird in the branches above his head. “Chitik-chitik-chitik,” the little bird rattled, as he flew to the next tree, and the next. “Chitik, chitik, chitik,” he called, stopping from time to time to be sure that Gingile followed.



بعد از نیم ساعت، آن‌ها به یک درخت انجیر وحشی بزرگ رسیدند. نگده دیوانه وار در بین شاخه‌ها می‌پرید. سپس او بر روی یک شاخه نشست و سرش را به سمت گینگوله کشید، انگار می‌خواست بگوید “حالا بی‌اینجا! چرا این قدر منتظر هستی؟” گینگوله زنبوری در پایین درخت ندید، اما به نگده اعتماد کرده بود.

...

After half an hour, they reached a huge wild fig tree. Ngede hopped about madly among the branches. He then settled on one branch and cocked his head at Gingile as if to say, “Here it is! Come now! What is taking you so long?” Gingile couldn’t see any bees from under the tree, but he trusted Ngede.



به‌براین گینگوله نیزه‌ی شکرش را در پدیین درخت گذاشت و مقداری نخ‌خه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به‌اینکه دود زیادی تولید می‌کند، مشهور بود. او طرف سرد چوب را در دندان‌ش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوخت و دود می‌کرد، شروع به‌بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.

...

So Gingile put down his hunting spear under the tree, gathered some dry twigs and made a small fire. When the fire was burning well, he put a long dry stick into the heart of the fire. This wood was especially known to make lots of smoke while it burned. He began climbing, holding the cool end of the smoking stick in his teeth.



خیلی زود او صدای بلند ویز ویز زنبورها را شنید. آن‌ها داشتند به حفره‌ای که در داخل تنه‌ی درخت بود و کندوی آن‌ها در آن جا قرار داشت، رفت و آمد می‌کردند. زهنی که گینگله به کندو رسید او آخر چوبی که در حال سوختن بود را به داخل کندو فرو کرد. زنبورها در حالیکه عصبانی و قهر بودند، با سرعت به بیرون هجوم آوردند. آن‌ها از بوی دود فرار می‌کردند، ولی قبل از آن به گینگله نیش‌هی درنهدگی می‌زدند.

...

Soon he could hear the loud buzzing of the busy bees. They were coming in and out of a hollow in the tree trunk – their hive. When Gingile reached the hive he pushed the smoking end of the stick into the hollow. The bees came rushing out, angry and mean. They flew away because they didn't like the smoke – but not before they had given Gingile some painful stings!



وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگوله دستش را به داخل لانه فشار داد و یک مشت پر از لانه‌ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می‌چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او بدقت توت‌های عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی لانه اش حمل می‌کرد، قرار داد و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.

...

When the bees were out, Gingile pushed his hands into the nest. He took out handfuls of the heavy comb, dripping with rich honey and full of fat, white grubs. He put the comb carefully in the pouch he carried on his shoulder, and started to climb down the tree.



نگده همهی کرهیی که گینگوله داشت انجم می داد را مشفقانه تهدید می کرد. او منتظرگینگوله بود که یک قسمت بزرگ از تلهی عسل را بقی بگذارد و به عنوان تشکر به او بدهد. نگده تند تند از این تله به آن تله پرید، و به زمین نزدیک و نزدیکتر شد. سرانجم گینگوله به پیین درخت رسید. نگده روی یک تخته سنگ نزدیک گینگوله نشست و منتظر پداهشش بود.

...

Ngede eagerly watched everything that Gingile was doing. He was waiting for him to leave a fat piece of honeycomb as a thank-you offering to the Honeyguide. Ngede flittered from branch to branch, closer and closer to the ground. Finally Gingile reached the bottom of the tree. Ngede perched on a rock near the boy and waited for his reward.



ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده عصبانیت گفت، “ویک-تورر! ویک-تورر!” گینگیله ایستاد و پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. “تو مقداری عسل می‌خواهی دوست من؟ بلی! ولی من همه‌ی گره‌ها را خودم کردم، و زید نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا بید این عسل دوست‌داشتنی را بدهی تو تقسیم کنم؟” سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار بده او نبود! او توان گرسنگی خود را می‌دهد!

...

But, Gingile put out the fire, picked up his spear and started walking home, ignoring the bird. Ngedede called out angrily, “VIC-torr! VIC-torr!” Gingile stopped, stared at the little bird and laughed aloud. “You want some honey, do you, my friend? Ha! But I did all the work, and got all the stings. Why should I share any of this lovely honey with you?” Then he walked off. Ngedede was furious! This was no way to treat him! But he would get his revenge.





چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد و یک‌بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاده روی یک درخت تیغ دار چتر شدند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، “آهن.” “کندویدید در این درخت باشد.” او به زودی آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را در دندان‌ش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.

...

One day several weeks later Gingile again heard the honey call of Ngede. He remembered the delicious honey, and eagerly followed the bird once again. After leading Gingile along the edge of the forest, Ngede stopped to rest in a great umbrella thorn. “Ahh,” thought Gingile. “The hive must be in this tree.” He quickly made his small fire and began to climb, the smoking branch in his teeth. Ngede sat and watched.



گینگیله بالا رفت، در تعجب بود که چرا صدای معمول ویز ویز زنبورها را نمی شنید. او در خودش فکر کرد، “تلاش کندو در عمق تنه ی درخت است.” او خود را به تلاخی دیگری کشاند. ولی به جی کندو در چهره ی یک پلنگ مهربان شد. پلنگ خیلی عصبانی بود که این قدر بد از خواب پریده بود. او چشم هایش را تنگ کرد، دهنش را باز کرده دندان های خیلی بزرگ و خیلی تیزش را نشان دهد.

...

Gingile climbed, wondering why he didn't hear the usual buzzing. “Perhaps the hive is deep in the tree,” he thought to himself. He pulled himself up another branch. But instead of the hive, he was staring into the face of a leopard! Leopard was very angry at having her sleep so rudely interrupted. She narrowed her eyes, opened her mouth to reveal her very large and very sharp teeth.



قبل از اینکه پلنگ به گینگيله ضربه بزند، او به عجله فرار کرد به پایین درخت. به خطر اینکه عجله داشت او تاخته را گم کرد و به یک ضربه‌ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او به سرعتی که در حد توانش بود، لنگن لنگن دور شد. از خوش‌چنسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب‌آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل‌نه انتقامش را گرفت و گینگيله درس عبرت گرفت.

...

Before Leopard could take a swipe at Gingile, he rushed down the tree. In his hurry he missed a branch, and landed with a heavy thud on the ground twisting his ankle. He hobbled off as fast as he could. Luckily for him, Leopard was still too sleepy to chase him. Ngede, the Honeyguide, had his revenge. And Gingile learned his lesson.



و بلا براین، از وقتی که بچه‌هی گینگیله داسهن نگده را شنیدند، برای پرنده‌ی کوچک احترام قایل شدند. هر وقت که عسل برداشت می‌کنند، سعی می‌کنند که بزرگ‌ترین قسمت از نذنه‌ی عسل را برای پرنده‌ی عسل‌نه نگه دارند.

...

And so, when the children of Gingile hear the story of Ngede they have respect for the little bird. Whenever they harvest honey, they make sure to leave the biggest part of the comb for Honeyguide!





# Global Storybooks


[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

انتقام پرندہی عسل نما

## The Honeyguide's revenge

 Zulu folktale

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

